

قاب‌هایی ماندگار از سردار دل‌ها

تصاویری از شهید سپهبد حاج «قاسم سلیمانی» که بار شادت‌های ستودنی‌اش برای همیشه در تاریخ دل ایرانی‌ها ماندگار شد



از روزهای پر حادثه پیش از انقلاب تا آزمون‌های سهمگین دفاع مقدس و بعدها خاکی مبارزه با تروریسم، حاج قاسم سربازی ماند که در خط ولی ماند... سربازی که جان در راه جانان داد

به قول استاد علی صفایی حائری: «اکنون که مرگ حتمی است، بگذار مرگی را انتخاب کنیم که آستان زندگی باشد و



سازندگی‌هایی بی‌آورد و آگاهی‌هایی متولد کند و روح‌هایی را حرکت دهد... آری، حواس‌مان باشد که شهادت حاج قاسم بایده‌آگاهی‌هایی را متولد کند و روح‌هایی را حرکت دهد تا سنگر این مجاهد بزرگ خالی نماند. در پرونده امروز زندگی سلام، تعدادی از قاب‌های ماندگار زندگی او را مرور خواهیم کرد. تصاویری که باید سعی کنیم سردار عزیزمان را با آن‌ها به یاد بسپاریم، تصاویری که گویای حقیقت زندگی این مرد بزرگ است و البته همه آن‌چه او بود هم نیست.



صدایش عطر امید پخش می‌کرد. قلبش همچون لباسش خاکی و بی‌ریا بود اما در آسمان‌ها سیر می‌کرد. مردانگی در گام‌های استوار او در دفاع از حق جلوه پیدا می‌کرد و مگر جز این است که به قول سید شهیدان اهل قلم شهید آوینی: «تنها کسانی مردانه می‌میرند که مردانه زیسته باشند».



حاج قاسم در دل‌ها ماندگار است نه فقط به خاطر شجاعتش نه فقط به خاطر صلابتش حاج قاسم را با تواضعش هم به یاد می‌سپاریم...



زینب بود و عباس. زینب بود و یک قافله دلتنگی. زینب بود و صبری به بلندای تاریخ و گنبد بی‌بی‌جان عباس‌هایی چون حاج قاسم دید که جان گذاشتند تا یک کاشی از این حرم ترک برنهد...



راستی حاج قاسم خوب نگاه کن خون تو تکثیر شد در هر چه قلب بیدار است در هر قلبی که برای ایران و اسلام می‌تپد. حاج قاسم‌ها در راه هستند...



فاطمه خاتم بی‌مهرانه به حاج قاسم التماس می‌کرد پدرش را برگرداند و می‌گفت: «مادران برای پول می‌روند و این عکس قیمت هزارن دلار دارد»

فرزندان شهدای مدافع حرم گویی بار دیگر پدر را از دست دادند. روز گاری پدر را در لبخند حاج قاسم می‌دیدند، در صلابتش. حالا حاج قاسم در میان ما نیست اما حیات باطنی او بر قلب‌های ما فرماندهی می‌کند.

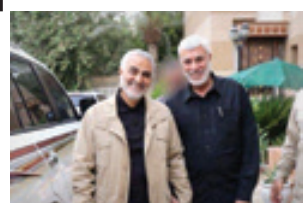
ما با تو حس غرور را پیدا کردیم و خرسند بودیم که از نسل چمران و باکری ایمری در میان ماست. حال شهادت که خواری دشمن را نشان داد، غرورمان را دوچندان کرد از این که شیرمردی چون تو را در دیارمان داشتیم... سردار تونرفتی، در تاریخ دلاوری‌ها ماندگار شدی تا نسل‌ها به تو افتخار کنند



لبخند همیشگی سردار سال‌ها روی صورتش بود. لبخندی که انگار محو نمی‌شد و به تمام زرق و برق دنیا پوز خند می‌زد. لبخندی که با آن نگاه عمیق پر معناتر می‌شد، انگار افق‌های دیگری را می‌دید...



آن‌چه در این عکس بیش از هر چیز دیگری به چشم می‌آید، این است که سردار بیش از این که یک فرمانده خشک نظامی باشد، در کنار نیروهای خود زندگی می‌کرد و به آن‌ها روزگار می‌گذرانده است. روزگاری که به شهادت خودش ختم شد...

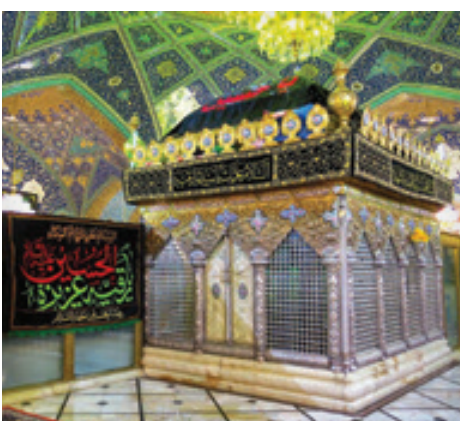


بدابه حال ما اگر یادشمار زندگی ما قاپ نگیرد. این جافراوانند داغ‌های کمر شکن و زخم‌هایی که شما مرهم‌شان هستی؛ شمارا می‌گویم که نگاهتان رفت در جهت قبله پروانه‌ها خانه کرد.



قوی بود و با صلابت اما تا اسام همزمان شهیدی را می‌شنید، قطره‌های اشک روی صورتش می‌درخشید و سرش را پایین می‌انداخت. انگار خودش را شرمند می‌انگاشت اما حالا ما خودمان را شرمند او می‌دانیم...

کوچه‌های شهر را که ورق می‌زنم، نامت را بر پیشانی افتخار این سرزمین، در خشان می‌یابم. می‌ستایم که قانون جوانمردی را بر صفحه‌های تاریخ این دیار، حک کردی و سرانگشتان حماسی‌ات، ثانیه‌های ظلم را به کام مستبدان زمین، جهنم کرده. می‌خوانم که سروقامتی بودی که بهشت را بوسه زد.



این قاب یعنی ضریح سه‌ساله ابا عبد... راهر وقت ببینیم، یاد حاج قاسم را زنده می‌کند با این که او در این قاب نیست. سال‌ها بعد از سیلی و اسارت حاج قاسم و مدافعتین نگذاشتند برای این ضریح روضه دیگری بخواهیم



کیوتر بودند آن‌ها که ناگاه، پرکشیدند و در آسمان، به ابرازی ابدی رسیدند؛ کیوترانی که در یک سحرگاه، ندای رستاخیز در گوش‌شان طنین افکند و با کوله‌باری از اخلاص بر دوش، لبیک گوی دعوت محبوب شدند.



تو از خورشید زاران دور آمده بودی؛ از دامنه‌های ستاره. خاطره‌هایمان را آنی تفکر تو آسمانی کرده است. تو را در گردنه‌های برف گیر، به پاسبانی بهار دیده‌اند و من به درختان بلندی می‌اندیشم که از پس گام‌های آخرت، قد برافراشتند. از تومی گویم که نگذاشتی جاده‌های آوارگی، دلتنگ‌مان کند؛ نگذاشتی سر در گریبان شبانه‌های سیاه یاس شویم. می‌ستایم که با تو، بر کتیبه‌های سرخ عشق، حک شدیم.



جفیه‌های خون‌آلود، بر شط‌آرامش پل بسته‌اند در لایه‌های زیرین هستی، غوغایی است قسم به نام سرخ شهادت که پس از این راهی که شما به خون به خون دل می‌رویم



خوشابه حال آنان که پروازشان اسیر هیچ قفسی نشد و هیچ‌بالی، اسیر پروازشان نساخت. خوشابه حال آنان که از راهی رهیدند و بال و بال جان‌شان نشد. خوشابه حال آنان که... خوشابه حال ما اگر شهید شویم